

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

روایتی درباره حضرات ائمه (ع)

به مناسبت اینکه بحث روزهای چهارشنبه بحث تفسیری هست و موضوع بحث هم آیات امامت است و ما هم تا به حال چهار پنج جلسه راجع به آیه ولایت بحث کردیم، یک مقدار بحث‌های دیگرش هم باقی مانده.

اما روایتی را که مرتبط به همین بحث امامت است را بخوانیم هم به عنوان یک نکته‌ی اخلاقی، تربیتی و علمی. روایت در کافی شریف جلد اول صفحه 195 باب أَنَّ الْأَئِمَّةَ نَوْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ است. شما می‌دانید در قرآن کریم در سوره مبارکه صف این آیه شریفه هست که (يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نَوْرَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) در این آیه شریفه دو مطلب بسیار مهم بیان می‌کند که همه‌ی مؤمنین این دو مطلب را همیشه باید در ذهن داشته باشند مخصوصاً ما طلبه‌ها. یکی اینکه (يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نَوْرَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ) سیاست همیشگی و دائمی کفار بر اطفاء نور خداست، این پریدون نمی‌خواهد حکایت کند از بخشی از کفار که در زمان رسول الله (ص) با حضرت مخالفت می‌کردند، البته مسلم شامل آنها می‌شود ولی یک سیاست دایمی و همیشگی کفار همین است که دنبال خاموش کردن نور خدا هستند. بعد می‌فرمایند اینها که می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند بأفواههم است، یعنی برای خاموش کردن نور خدا غیر از یک فوت اینها چیزی ندارند، این تشبیهی است که اگر انسان بخواند نور خورشید را با فوت خودش خاموش کند اثری ندارد، این هم همینطور است. بعد یک قاعده‌ی قرآنی کلی را خدای تبارک و تعالی ارائه می‌دهد و می‌فرماید واللّه متّمّ نوره، خدا تتمیم کننده‌ی نورش است یعنی نور خدا که ایجاد شد حادث شد خود خدای تبارک و تعالی این نور را به مرحله‌ی تمامیت می‌رساند. الاسلام نورّ این یک مقدمه. و هر نور خدا تمام می‌شود یعنی به مرحله‌ی کمال می‌رسد.

پس نور خدا باید اسلام به مرحله‌ی کمال برسد، نور امامت یک نور مهمی است و اهمّ انوار الهی است که باید یک خاتم داشته باشد یعنی باید یک وجود شریفی بیاید که این خاتم امامت باشد. امامت را تکمیل کند، تتمیم کند که حالا این آیه‌ی شریفه یکی از آیاتی است که در قضیه‌ی مهدویت از او به خوبی استفاده می‌شود که فعلاً من وارد آن بحث نمی‌خواهم شوم.

این آیه را داریم (يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نَوْرَ اللَّهِ). باز آیه‌ی دیگری در قرآن داریم (فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنَّورَ الَّذِي أَنْزَلْنَا) به خدا و رسول خدا ایمان بیاورید، ما باشیم به حسب بدوی این نور را به همان قرآن معنا می‌کنیم مخصوصاً کلمه‌ی انزلنا دارد. اما روایتی در کافی هست که ابوخالد کابلی از امام باقر (ع) نقل می‌کند، اباخالد سؤال می‌کند که این آیه به چه معناست؟ برای

ابو خالد هم آمَنُوا بالله و رسوله روشن بود، این و النور الذی انزلنا چیست؟ فقال یا ابا خالد النور والله الائمة من آل محمد(ص) إلى يوم القيامة، حضرت اینجا قسم یاد کردند، کمتر انسان در روایات می‌بیند که ائمه(ع) قسم یاد کرده باشند، قسم یاد می‌کند که نور وجود مبارک ائمه طاهرین(ع) تا روز قیامت است. باز می‌فرماید وهم والله نور الله الذی انزل، آن نور حقیقی که خدا نازل کرده ائمه هستند. درست است که قرآن هم نور است منتهی ما معتقدیم قرآن حقیقی ذات ائمه معصومین است، قرآن حقیقی این است، این قرآن قرآن صامت است و ائمه طاهرین قرآن ناطق هستند.

قسم سوم و هم والله نور السموات و الأرض این نور امامت، این ائمه طاهرین، نور آسمان‌ها و زمین است یعنی قوام آسمان‌ها و زمین به امر خدای تبارک و تعالی متوقف بر اینهاست والله یا ابا خالد لنور الإمام فی قلوب المؤمنین انور من الشمس المضيئة، نور امام در قلوب مؤمنین نورانی‌تر از این خورشید درخشان است. من همه‌ی اینها را مقدمه قرار دادم برای این جمله‌ای که ما خیلی به آن توجه نداریم و از آن غافلیم و شاید کثیری اصلاً جهل مطلق داشتیم راجع به این جمله، حالا خود من که جهل مطلق داشتم! می‌فرماید و هم والله ینورون قلوب المؤمنین، این جمله خیلی حرف دارد. ما یک وقت می‌گوئیم نور امامت به عنوان یک امر اعتقادی برای ماست مثل معاد و توحید، این یک اعتقاد حقّی است در قلوب ما، این سر جای خودش محفوظ است.

می‌گوئیم امامت هم یک نوری است در قلوب ما، ولی این روایت امام باقر(ع) می‌فرماید ائمه(ع) دائماً نورانی می‌کنند مستمراً نور افشانی می‌کنند قلوب مؤمنین را. این می‌خواهد بگوید که واقعاً قلوب مؤمنین در تصرف ائمه طاهرین(ع) است، آنها بر قلوب مؤمنین آگاه‌اند، بر نیات مؤمنین آگاه‌اند و برای اینکه مؤمنین به سعادت برسند اینها یک افاضه‌ی خاصی به شیعیان و مؤمنین دارند. ما یک چنین پیوند عمیق قلبی را در هیچ مکتبی نمی‌توانیم پیدا کنیم. اگر یک مکتبی، یک جامعه‌ای قوی‌ترین (از جهت فکری، قدرت و هر جهت) رهبر را داشته باشد او نمی‌تواند با قلوب مردم خودش یک ارتباط افاضه‌ای داشته باشد، این خیلی جمله‌ی عجیبی است، خودتان بیشتر روی آن فکر کنید، ائمه تنویر می‌کنند قلوب مؤمنین را.

ما وقتی خودمان از این نور غافلیم، همانطوری که وقتی از نور اصلی که خدای تبارک و تعالی هست غافلیم، نفس انسان به سمت غیر اینها حرکت می‌کند، وقتی که توجه داشته باشیم بیشتر به سمت اینها حرکت می‌کنیم، وقتی داریم به سمت اینها توجه پیدا می‌کنیم اینها هم افاضه می‌کنند، نه اینکه بگوئیم اینها تصرف دارند به نحو قهری، این تصرفی که می‌گوئیم یعنی اینها می‌توانند و این کار را می‌کنند که زمینه‌ی موفقیت یک انسانی را برای او بیشتر فراهم کنند، جایی که بتواند باید حق را از باطل تشخیص بدهد، نه اینکه حالا بگوئیم و همانطوری که خود خدای تبارک و تعالی که تصرف در قلوب دارد تمام این خطور ذهنی ما در یدِ قدرت اوست، اما ما اجبار نداریم و مجبور نمی‌شویم.

پس این پیوند خیلی مهم است، ما طلبه‌ها مخصوصاً نباید ارتباطمان با امام زمان(ع) مانند ارتباط سایر مردم باشد، البته از نظر اخلاص خیلی از مردم از ما جلوترند ولی از نظر عمق ارتباط ما باید یک ارتباط قوی‌تری داشته باشیم، ما باید خودمان را همیشه در محضر امام زمان(عج) بدانیم و ببینیم چه چیز از طرف آن حضرت به ما افاضه می‌شود و چه چیز گیرمان می‌آید و چه چیز نصیبمان می‌شود، این خیلی برای تربیت ما در مسائل اخلاقی، علمی و معنوی راهگشاست. اما انسان وقتی به این جهت توجه نداشته باشد، وقتی به امام خودش در امور توجه نداشته باشد، وقتی حتّی در عباداتش ... حالا من مکرر گفتم ما از قرآن استفاده کردیم که نماز بدون ولایت پوچ است! حج بدون ولایت پوچ است، روزه بدون ولایت پوچ است. اینها درست است، اما حالا این کسی که ولایت دارد هر مقدار این توجه باطنی‌اش را بیشتر کند، یعنی خدا یک حجّتی در روی زمین دارد که واسطه‌ی فیض که ما می‌گوئیم فقط نگوئیم این برکات مادی به برکت ائمه طاهرین(ع) است. همین مسائل علمی، همین اشتغالات ما اگر یک بابی از علم در ذهن‌مان باز شود اینها هم به برکت ائمه طاهرین(ع) است، یعنی می‌شود بگوئیم باران، نباتات، خوردنی‌ها و ... به برکت ائمه طاهرین(ع) هست ولی این امور اصلی و این افاضات علمی و معنوی در آن وساطت ندارند؟! قطعاً وساطت اینها در این امور اقوای از امور مادی است.

گاهی اوقات یک احادیثی که خیلی کلیدی است را می‌نویسم و گوشه‌ی میز می‌گذارم که هر روز نگاهی به آن بیندازم، در دفترتان، در کتابتان، بالای صفحه‌ی کتاب و هم ینورون قلوب المؤمنین را یادداشت کنید هر وقت دیدید یک مقدار روی آن تأمل کنید و یک نکات خوبی از آن استفاده می‌شود.

مرحوم علامه با آن ظرافت تفسیری و دقت تفسیری که دارند فرمودند در این آیه شریفه‌ی (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ) به هیچ وجه نمی‌توانیم ولایت را به ولایت در نصرت معنا کنیم، چند شاهد آوردند؛ آنچه که فرمودند از اقوای شواهد و قویترین دلیل است این است که ما نمی‌توانیم بگوئیم رسول(ص) ناصرٌ للمؤمنین است، می‌توانیم بگوئیم خدا ناصر مؤمنین است، می‌توانیم بگوئیم مؤمنین ناصر خدا هستند، آیاتش را هم ذکر کردند اما می‌فرماید در هیچ جای قرآن نداریم که رسول ناصر مؤمنین است و کلام ایشان را توضیح دادیم.

تاملات استاد بر کلام مرحوم علامه

دو نکته درباره فرمایش ایشان به عنوان حاشیه داریم؛ یکی این است که ایشان فرمودند النصرۃ التي يعتنى بأمرها الله سبحانه، آن نصرتی که خدای سبحان اعتنای به او دارد و یذکرها القرآن الکریم، قرآن کریم هم او را ذکر می‌کند هی النصرۃ فی الدین، نصرت در دین است و این را پایه‌ی بر استدلال خودشان قرار دادند و فرمودند نصرت در دین از ناحیه‌ی خدا معنا دارد، از ناحیه‌ی خود مردم نسبت به دین خدا معنا دارد، اما مردم را یک طرف قرار بدهیم، رسول خدا(ص) را یک طرف قرار بدهیم، بگوئیم رسول خدا(ص) مردم را نصرت دینی می‌کند، می‌فرماید این غلط است! عبارتشان این بود لا یصحّ ان یفرد الدین بوجهٍ للمؤمنین خاصّةً برای مؤمنین دین را به تنهایی قرار بدهیم و يجعلوا اصلاً فیهِ والنبی بمعزل عن ذلک، نبی را یک طرف دیگر قرار بدهیم ثم یعدّ ناصرّاً لهم فی ما لهم.

اشکال اول ما یعنی تعلیق‌ی اولمان این است که چرا آمدید نصرت را در دین قرار دادید؟ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة، اهل سنت می‌گویند این ولایت به معنای نصرت است، نصرت یعنی یاری کردن در همه‌ی امور، اینکه بگوئیم در خصوص دین یاری کند، ایشان می‌فرماید بله در قرآن موارد زیادی آن نصرتی که مورد اعتناء خداست نصرت در دین است، ما می‌گوئیم مانعی ندارد، نصرت در دین مورد اعتنای خدا هست اما این نفی سایر نصرت‌ها را نمی‌کند. بنابراین این خودش یک نکته‌ی اولی است که در عبارت علامه مطرح می‌کنیم،

نکته‌ی دوم اینکه واقعاً حالا بر فرضی که مراد نصرت در دین باشد اینکه ما رسول خدا را بگوئیم نمی‌تواند ناصر مردم در دین شان باشد این خیلی مطلب روشنی نیست، دلیلی که ایشان می‌آورد این است که ما من کرامۃ دینةٍ إلا و هو مشارکهم فیها، هیچ کرامت دینی نیست مگر اینکه رسول خدا(ص) مشارکت دارد و مساهمهم افضل سهام، پیغمبر(ص) آمده به مردم فرموده نماز بخوان، به مردم فرموده روزه بگیر، هیچ ارزش دینی در میان مردم نیست الا اینکه رسول خدا(ص) در آن مشارکت دارد، ما عرض کنیم اتفاقاً همین می‌شود نصرت، یعنی آنچه را که مرحوم علامه(ره) به عنوان دلیل قرار دادند بر اینکه نمی‌توانیم رسول خدا را بگوئیم ناصر، چرا نمی‌شود گفت؟ همین است. می‌گوئیم رسول خدا چون واسطه‌ی بین خدا و مردم است هر آنچه به عنوان دین بوده دقیقاً بدون کم و زیاد به مردم معرفی کرده، به قول شما ما من کرامۃ دینیةٍ إلا و هو مشارکهم فیها، همین می‌شود نصرت در دین. یعنی رسول خدا(ص) وقتی یک مبلغ امین شد می‌شود ناصر در دین مردم، لذا به نظر ما همین که ایشان به عنوان دلیل آوردند بر نفی نصرت، خودش دلیل برای اثبات نصرت در دین است.

تا اینجا استدلال به آیه بحثش برای ما تمام شد، اشکال سیاق و این مسائل که درباره‌ی آیه بود همه را جواب دادیم و به خوبی روشن کردیم که انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا مراد ولایت در نصرت نیست، مراد ولایت در سرپرستی و امامت است و من عرض کردم به نظر خود ما غیر از مسئله‌ی شأن نزول که در جای خودش ثابت شده چهار نفر از علمای درجه اول اهل سنت

گفته‌اند اجماع داریم این آیه درباره‌ی امیرالمؤمنین نازل شده؛ یکی میر سید شریف جرجانی در شرح مواقف جلد هشتم صفحه 360، سعد الدین تفتازانی در شرح مقاصد جلد پنجم صفحه 170، قوشچی در شرح تجرید و خود صاحب مواقف قاضی عضدالدین ایجی، این چهار نفر می‌گویند اجماع داریم این آیه‌ی ولایت درباره‌ی امیرالمؤمنین نازل شده. حالا بعداً به سایر مفسرین عام هم که مراجعه کنیم روح المعانی، من یک مقداری که با تفاسیر عامه کار کردم روح المعانی را بسیار تفسیر قوی در میان خود عامه دیدم، حتّی به نظر من از تفسیر فخر رازی قوی‌تر است، آن وقت صاحب روح المعانی، آلوسی برای قرن سیزدهم هم بوده، ظاهراً متوفای 1270 است. تفسیر بسیار قوی است از جهت بحث تفسیری نسبت به سایر تفاسیر.

آلوسی می‌گوید اکثر روایات اخبار معتقدند این آیه درباره‌ی امیرالمؤمنین است، باز ابن کثیر در تفسیرش، می‌داند که اهل سنت خیلی به ابن کثیر اعتنا دارند، بسیار به او اعتنا دارند، می‌گوید این آیه درباره‌ی امیرالمؤمنین است.

لذا در اینکه شأن نزول این آیه مربوط به امیرالمؤمنین (ع) است تردیدی نیست. ما عرض کردیم آیه‌ی اول (یعنی آیه 55) **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾** به منزله‌ی صغراست **﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾** به منزله‌ی کبراست، و این و من يتولّ یعنی کسی که این ولایت را بپذیرد! و فقط با ولایت در امامت سازگاری دارد و من يتولّ الله و رسوله و الذين آمنوا فإن حزب الله هم الغالبون، نکاتی بود در این دو آیه که از خود آیه استفاده کردیم این ولایت ولایت در امامت است.

اشکالات مطرح شده نسبت به آیه

غیر از بحث سیاق و آن اشکالاتی که در سیاق مطرح شده بود اشکالات دیگری هم در اینجا مطرح شده که به بعضی‌هایش مناسب است اشاره کنیم.

اولین اشکال در شرح مقاصد جلد پنجم صفحه 271 آمده؛ می‌گویند این انما يدلّ علی الحصر، مورد حصر در جایی است که تردید و نزاع باشد، انما دلالت بر حصر دارد، مورد حصر هم جایی است که تردید و نزاع باشد و نسبت به امامت این ثلاثه، آنطوری که در عبارت اهل سنت آمده. ابوبکر، عمر و امیرالمؤمنین در زمان نزول آیه اختلافی نبوده که خدای تبارک و تعالی بخواهد بیاید ولایت را در علی بن ابیطالب حصر کند. گاهی اوقات می‌گوئیم انما الله إله واحد، کجا معنا دارد؟ جایی است که مردم الهه‌های متعدد دارند، خدای تبارک و تعالی می‌فرماید نه، انما الله إله واحد، گاهی اوقات یک چیزی در ذهن مخاطب است، مخاطب فکر می‌کند فقط علی آمد، شما می‌گوئید نه، فقط حسن آمد. می‌خواهید ذهن او را تصحیح کنید، علی ای حال در جایی است که یک زمینه‌ای برای تردید، یک زمینه‌ای برای نزاع باشد، اهل سنت می‌گویند در زمان نزول آیه بحث نزاع بین این ثلاثه نبوده، این اشکال.

جواب اول جواب نقضی است؛ می‌گوئیم در آن موقع نسبت به خدا و رسول مگر نزاعی بوده؟ انما ولیکم الله و رسوله دارد، اگر بگوئید حصر در جایی است که تردید و نزاع باشد آیا مؤمنین نسبت به خدا و رسول تردید داشتند؟ در آنجا شما چه می‌گوئید؟ این اشکال نقضی که درباره‌ی خدا و رسول تردیدی نبوده. در نتیجه با این اشکال نقضی می‌خواهیم بگوئیم نه، حصر در جایی که نزاعی هم نباشد معنا دارد، در جایی هم که اختلافی نباشد معنا دارد.

جواب دوم این است که سلّمنا حصر در موردی است که نزاع و تردید در کار باشد منتهی می‌گوئیم این درباره‌ی حصر اضافی است، در حصر اضافی این است، یک گروهی فکر می‌کنند فقط جماعتی عادل‌اند و جماعت دیگر نیستند، دیگری می‌گوید فقط این جماعت عادل‌اند و آنها نیستند. در حصر اضافی تردید و نزاع وجود دارد ولی در حصر حقیقی چنین شرطی نداریم. شما بحث حصر را به کتاب جواهر البلاغة صفحه 156 مراجعه کنید آنجا می‌گوید فی تقسیم القصر الإضافی انواعی را ذکر می‌کند

قصر افراط، قصر قلب و قصر تعیین، اینها عمدتاً موردش در جایی است که نزاع و تردید وجود دارد ولی در قصر حقیقی چنین شرطی نداریم. پس این هم یکی از اشکالاتی است که در این آیه وارد کردند ما دو تا جواب دادیم یکی جواب نقضی و یک جواب حلّی.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين